



شانزدهمین شماره نشریه نوسان
نشریه انجمن علمی دانشجویی اقتصاد دانشگاه صنعتی شاهرود
ویژه نامه جنگ رمضان
شماره چهارم



به نام خداوند بخشنده و مهربان

هسته‌ای، موشکی و نیابتی؛ علل یا بهانه‌های سیاسی آغاز جنگ رمضان

نویسنده: ابوالفضل جورابچی

جنگ رمضان در تاریخ ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ (هم‌خوان با ۹ اسفند ۱۴۰۴) با حمله ناگهانی آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران آغاز شد. پیش‌تر، در ۲۳ خرداد همین سال، رژیم صهیونیستی با ترور ناجوانمردانه شماری از فرماندهان نظامی ایران، جنگ دیگری را به کشور عزیزمان تحمیل کرد که آن را «جنگ ۱۲ روزه» نامیدند. در همان جنگ اول نیز، در روز نهم، آمریکا با حمله به سه مرکز هسته‌ای ایران، عملاً در کنار رژیم صهیونیستی وارد میدان شد. این فاصله کم‌وبیش ۸ ماهه بین این دو جنگ نشان‌دهنده آن است که جنگ اخیر نیز در راستای جنگ ۱۲ روزه قرار دارد و منفک از یکدیگر نیستند، بنابراین نباید تفاوتی بین علل وقوع و اهداف این دو جنگ قائل شد.

همواره مسئله‌ای که از سوی دولت ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی به‌عنوان تهدیدی از جانب ایران برای خودشان قلمداد می‌شود، موضوع توانایی‌های هسته‌ای، قدرت موشکی و گروه‌های نیابتی ایران (معروف به گروه‌های مقاومت) بوده است. اما برخی معتقدند این موارد تنها به‌عنوان بهانه‌هایی برای توجیه حمله به ایران به کار رفته‌اند.

این نوشتار، بر این اساس است که با بررسی مستندات تاریخی و گزارش‌های تحلیلی معاصر، جنگ اخیر با ایران (۲۰۲۵-۲۰۲۶) — که به‌نظر می‌رسد دارای لایه‌های پیچیده‌ای از علل و توجیهات سیاسی است — به‌صورت تحلیل مستند مورد کاوش قرار گیرد.

در این راستا، به‌منظور درک بهتر شکل‌گیری و پیش‌روی مسئله، مواردی که در ادامه مطرح می‌شوند در سه سطح مورد تحلیل قرار خواهند گرفت:

الف) سطح اول: علل یا بهانه‌های رسمی

ب) سطح دوم: عوامل پشت پرده (بر اساس مستندات)

ج) سطح سوم: تحلیل متوازن

سطح اول: علل یا بهانه‌های رسمی

پیش از آغاز دو جنگ اخیر مذاکراتی به‌صورت غیرمستقیم بین عباس عراقچی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران و استیو ویتکاف فرستاده ویژه دولت آمریکا و جرد کوشنر داماد دونالد ترامپ، با میانجی‌گری کشور عمان جریان داشت. در این مذاکرات، روزنامه نیویورک تایمز به نقل از مقام‌های آمریکایی و اروپایی مدعی شده بود که دولت ایالات متحده سه خواسته کلیدی از ایران مطرح کرده است تا احتمال اقدام نظامی علیه این کشور کاهش یابد. بر اساس این گزارش این سه درخواست کلیدی عبارت بودند از: توقف کامل و نهایی غنی‌سازی اورانیوم (به گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ایران دارای ۴۵۰ کیلوگرم اورانیوم با غنای بالا است) در تمامی تأسیسات کشور، محدودیت در تعداد و برد موشک‌های بالستیک دوربرد، و پایان حمایت از گروه‌های نیابتی در خاورمیانه.

با این وجود در حالی حمله آمریکا و رژیم صهیونیستی در ۲۸ فوریه شروع می‌شود که گزارش‌ها حاکی از برنامه‌ریزی برای برگزاری دور جدیدی از مذاکرات در روز دوشنبه ۲ مارس است. تنها چند روز پس از آغاز جنگ، روزنامه گاردین به نقل از

مشاور امنیت ملی بریتانیا جاناتان پاول، فاش کرده است که تهران با ارائه پیشنهادی «غافلگیرکننده»، شرایط را برای دسترسی به توافق، بسیار هموار کرده بود به طوری که این پیشنهاد می‌توانست مانع وقوع جنگ اخیر شود. براساس این گزارش، پاول به همراه یکی دیگر از مقامات انگلیسی در دور آخر این مذاکرات شرکت داشته است. او در ساختمان اقامتگاه سفیر عمان در ژنو، به عنوان مشاور حضور داشته است.

به گفته منابع آگاه، مذاکره‌کنندگان آمریکایی، جرد کوشنر و استیو ویتکاف به اندازه کافی در برخی از حوزه‌های این مذاکرات، تخصص نداشته‌اند و همین موضوع، دلیل حضور تیمی از انگلیس به عنوان مشاور در این مذاکرات بوده است. منابع آگاه تأکید کرده‌اند که «تیم بریتانیا از آنچه ایرانی‌ها روی میز گذاشتند شگفت‌زده شدند». آن‌ها افزوده‌اند که این یک پیشرفت در روند مذاکرات به حساب می‌آمده و علاوه بر این، به نظر می‌رسید ایران برای گفتگوهای بیشتر هم آماده است و این پیشنهاد نهایی ایران نبوده است.

گاردین نوشته که تیم بریتانیا انتظار داشت دور بعدی مذاکرات بر اساس پیشرفت‌های حاصله در ژنو در روز دوشنبه ۲ مارس، برگزار شود اما آمریکا دو روز پیش از دور جدید مذاکرات، جنگ علیه ایران را آغاز کرد. گاردین مدعی شده که ایران در این مذاکرات با رقیق‌سازی ۴۴۰ کیلوگرم اورانیوم ۶۰ درصد خود در داخل ایران موافقت کرده بود.

این روزنامه نوشته که تهران همچنین پیشنهادی را ارائه کرده بود که میانجی‌گران آن را یک «موهبت اقتصادی» توصیف کرده‌اند، به این صورت که به آمریکا فرصت داده می‌شد در یک برنامه هسته‌ای غیرنظامی در آینده مشارکت داشته باشد. براساس این گزارش، ایران به ازای این امتیازات، خواستار لغو حدود ۸۰ درصد از تحریم‌های اقتصادی و همچنین دسترسی به دارایی‌های مسدود شده خود در قطر بوده است.

اما تحولات زمانی تعجب‌آورتر می‌شود که استیو ویتکاف در مصاحبه خود با شبکه فاکس نیوز در تاریخ ۳ مارس ۲۰۲۶ از شرط چهارم دولت ایالات متحده برای رسیدن به یک توافق پرده بر می‌دارد. به گزارش اسرائیل هیوم و گزارشات خبرگزاری‌های متعدد دیگر، استیو ویتکاف این چهار درخواست را از ایران مطرح کرده است:

(۱) برنامه هسته‌ای: توقف کامل هرگونه غنی‌سازی اورانیوم و انهدام سایت‌های هسته‌ای موجود

(۲) برنامه موشکی: انهدام کامل برنامه موشک‌های بالستیک ایران

(۳) گروه‌های نیابتی: قطع کامل حمایت از گروه‌های نیابتی در منطقه

(۴) نیروی دریایی: انحلال کامل نیروی دریایی ایران به منظور تامین «آزادی دریانوردی»

درخواست «انحلال نیروی دریایی» یک تغییر راهبردی مهم در موضع آمریکا محسوب می‌شود. در حالی که درخواست‌های قبلی عمدتاً حول برنامه‌های هسته‌ای و موشکی متمرکز بود، این شرط جدید نشان‌دهنده اهدافی فراتر از مهار فناوری‌های خاص است.

تحلیل‌گران این اقدام را فراتر از یک درخواست ساده و به عنوان بخشی از یک طرح حداکثری ارزیابی کرده‌اند که هدف آن تضعیف بنیان‌های قدرت نظامی و بازدارندگی ایران است. به عبارت دیگر، این شرط به دنبال حذف یکی از کلیدی‌ترین ابزارهای نفوذ و بازدارندگی ایران در منطقه (کنترل بر آبراه استراتژیک خلیج فارس) است و آن را در سطح یک «شرط اساسی» برای هرگونه توافق مطرح کرده است.

گفتنی است دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، نیز در سخنانی در کاخ سفید بر این اهداف تأکید کرد و گفت که واشنگتن در حال «نابودی توانایی‌های موشکی ایران» است و متعهد شده که نیروی دریایی ایران را «به طور کامل نابود کند».

سطح دوم: عوامل پشت پرده (بر اساس مستندات)

در مارس ۲۰۲۶ استعفای جو کنت، مدیر مرکز ملی مقابله با تروریسم آمریکا، که در اعتراض به ادامه جنگ با ایران از این سمت کناره‌گیری کرده بود، گمانه‌زنی‌هایی راجع به نقش اسرائیل و لابی صهیونیستی در آغاز این جنگ به راه انداخت. او در نامه استعفای خود که در شبکه اجتماعی ایکس منتشر شد، به صراحت نوشت:

«ایران هیچ تهدید قریب‌الوقوعی برای کشور ما ایجاد نکرده بود، و واضح است که ما این جنگ را به دلیل فشار اسرائیل و لابی قدرتمند آن در آمریکا آغاز کردیم.»

کنت در ادامه افزود که اسرائیل از همان «تاکتیک» برای کشاندن آمریکا به جنگ فاجعه‌بار عراق در سال ۲۰۰۳ استفاده کرده بود. او همچنین به کشته شدن همسر اولش، شانون کنت، در سوریه در سال ۲۰۱۹ اشاره کرد و گفت که او در «جنگی که اسرائیل ساخته بود» جان خود را از دست داد.

کنت در نامه خود مدعی شد که لابی اسرائیل، دونالد ترامپ رئیس‌جمهور وقت آمریکا را فریب داد تا باور کند ایران تهدیدی قریب‌الوقوع است و پیروزی سریعی در صورت حمله فوری ممکن است. او نوشت: «این یک دروغ بود و همان تاکتیکی است که اسرائیلی‌ها برای کشاندن ما به جنگ فاجعه‌بار عراق استفاده کردند.»

خود نتانیاهو در اظهاراتی تلویحی به نقش خود در فشار برای جنگ اشاره کرد و گفت که با حمله به ایران، ترامپ به تحقق «آنچه من به مدت ۴۰ سال آرزوی انجام آن را داشتم» کمک کرده است.

اظهارات جو کنت هنگامی که در کنار عملکرد دولت‌های پیشین آمریکا در منطقه مورد بررسی قرار می‌گیرد، قابل قبول می‌شود. دولت‌های ایالات متحده در سال‌های گذشته سیاست‌هایی مشابه را در برابر کشورهای دیگر منطقه اعمال کرده است که اغلب منجر به شکست‌هایی فاجعه‌بار برای ایالات متحده و مردم آن کشورها شده است.

تحلیل‌گران شبکه الجزیره به شباهت‌های قابل‌توجه میان لفاظی‌های قبل از جنگ عراق (۲۰۰۳) و جنگ ایران (۲۰۲۵-۲۰۲۶) اشاره کرده‌اند. در هر دو مورد، محور اصلی توجیهات، برنامه هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی بوده است.

رژیم صهیونیستی و آمریکا ادعا کرده‌اند که حملات نظامی آنها با هدف جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای انجام شده است. ایران همواره تأکید کرده که برنامه هسته‌ای اش کاملاً صلح‌آمیز است.

بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، بیش از سه دهه است که ادعا می‌کند ایران در آستانه دستیابی به سلاح هسته‌ای قرار دارد. در سال ۲۰۰۲، او کنگره آمریکا را به حمله به عراق تشویق کرد و مدعی شد که صدام حسین در حال توسعه سلاح‌های کشتار جمعی است. با این حال، هیچ سلاح کشتار جمعی در عراق یافت نشد.

برای درک علل عمیق‌تر سیاست‌های اسرائیل در قبال ایران، عراق و سوریه، باید به سندی به نام «شکست تمیز: راهبردی جدید برای تضمین قلمرو» بازگشت که در سال ۱۹۹۶ منتشر شد.

این سند که توسط اندیشکده اسرائیلی «مؤسسه مطالعات راهبردی و سیاسی پیشرفته» تهیه شد، در واقع نقشه راهی برای بنیامین نتانیاهو بود که تازه به عنوان نخست‌وزیر اسرائیل منصوب شده بود. برخی از چهره‌های برجسته نئومحافظه‌کار آمریکایی مانند ریچارد پل و داگلاس فیت در تدوین این سند مشارکت داشتند. این افراد بعدها در دولت جورج بوش جونیور در پست‌های کلیدی سیاست خارجی خدمت کردند.

این سند پیشنهاد می‌کرد که اسرائیل رویکرد «زمین در برابر صلح» را کنار بگذارد و در عوض، منطقه خاورمیانه را از طریق رویارویی‌های نظامی و عملیات تغییر رژیم بازآرایی کند. سند به صراحت اهداف اسرائیل را ترسیم می‌کرد: عراق، سوریه، لبنان و ایران.

در بخشی از این سند آمده است: «اسرائیل می‌تواند محیط راهبردی خود را در همکاری با ترکیه و اردن شکل دهد، با تضعیف،

مهار و حتی عقب راندن سوریه... این تلاش می‌تواند بر حذف صدام حسین از قدرت در عراق متمرکز شود - که خود یک هدف راهبردی مهم اسرائیل است - به عنوان راهی برای ناکام گذاشتن جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای سوریه.»

در همین راستا، در سخنان دونالد ترامپ و بنیامین نتانیاهو، مشهود است که برخلاف جنگ عراق که توجیهات آن عمدتاً حول سلاح‌های کشتار جمعی متمرکز بود، در جنگ ایران، لفاظی‌های تهدیدآمیز فراتر از ادعاهای هسته‌ای رفته و به طور فزاینده‌ای به امکان تغییر رژیم اشاره دارد. این رویکرد، آمریکا را در مسیری قرار داده که سابقه طولانی و جنجالی در منطقه دارد.

سطح سوم: تحلیل متوازن

در مقابل دیدگاه‌های مطرح شده در سطح دوم، مت دوس، معاون رئیس مرکز سیاست‌های بین‌المللی، هشدار داد که انداختن تمام تقصیرها به گردن اسرائیل، آمریکا را «راحت» از مسئولیت خود رها می‌کند. به گفته دوس، مشکل واقعی وجود «جناحی در ایالات متحده و اسرائیل است که دیدگاه مشترکی از رابطه آمریکا-اسرائیل دارند که از هژمونی نظامی مستمر آمریکا در خاورمیانه حمایت می‌کند.» این گروه «اسرائیل را اساساً به عنوان کلانتر آمریکا در منطقه می‌بیند.»

چرایی آغاز این جنگ می‌تواند پاسخ‌های متنوعی داشته باشد و همچنین از جنبه‌های مختلفی قابل بررسی می‌باشد؛ بنابراین اظهار نظر قطعی در این حوزه نیاز به مطالعات بیشتری در حوزه‌هایی دارد که در این مقال نمی‌گنجد؛ این پژوهش سعی داشت تنها به بررسی برخی از این دیدگاه‌ها بپردازد. با این وجود یک امر را می‌توان بدون شک اقرار کرد که یکی از مهم‌ترین عوامل آغاز این جنگ شخصی‌سازی سیاست خارجی در دولت دونالد ترامپ بوده است. در این دولت اعضای تیم مذاکره‌کننده آمریکایی نه از کادر وزارت امور خارجه، بلکه نزدیکان و خویشاوندان رئیس جمهوری آمریکا بوده‌اند که از تخصص کافی در این امور برخوردار نبوده‌اند و با مطرح کردن درخواست‌های حداکثری سعی در تحمیل خواسته‌های دولت آمریکا بر ایران داشته‌اند. دولت آمریکا در این مقطع برخلاف اسلاف خود و عرف دیپلماسی که از تهدید به جنگ برای رسیدن به دستاورد دیپلماتیک استفاده می‌کردند، ایشان از میز مذاکره به عنوان ابزاری برای آغاز جنگ استفاده کردند و در هر دور مذاکراتی، با انتشار بیانیه و اظهار نظرهایی خلاف آنچه در سر داشتند تنها به دنبال خرید زمان و استفاده از عنصر غافلگیری در حمله به کشوری بودند که در هر دوبار با پیشنهادهایی منطقی و انتظاراتی معقول و با حسن نیت بر سر میز مذاکره حاضر شده بود.